

ولایت در نکاح باکره‌ی رشیده

علی‌اکبر ایزدی‌فرد^{۱*}، سمیه کلیجی^۲، حسین کاویار^۳

^۱. استاد دانشگاه مازندران، گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی

^۲. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی بابل

^۳. عضو باشگاه پژوهشگران جوان، دانشجوی دکتری دانشگاه مازندران

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۸/۱۶ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۲/۲۱)

چکیده

باکره‌ی بالغه‌ی رشیده‌ای که ازدواج نکرده باشد یا ازدواج کرده، اما نزدیکی صورت نگرفته یا نزدیکی در دبر انجام شده یا اینکه بکارت دختر، به غیرجماع، قبل از بلوغ یا بعد از آن، بنا بر قولی، از بین رفته باشد، ولایت بر او، در دو موضع «مالی» و «نکاح» قابل بحث و بررسی خواهد بود. فقهای امامیه و اهل سنت بر نفی ولایت، در امور مالی باکره‌ی بالغه‌ی رشیده، اتفاق نظر دارند. با این وجود، در ارتباط با ولایت در نکاح باکره‌ی بالغه‌ی رشیده، دارای اختلاف نظر می‌باشند. نظرات فقهاء در این باره، به ۵ دسته قابل تقسیم است: عدم ثبوت ولایت مطلقاً؛ تشریک ولایت؛ ثبوت ولایت در نکاح دائم و عدم ثبوت در متعه؛ ثبوت ولایت در متعه و عدم ثبوت در نکاح دائم؛ ثبوت ولایت مطلقاً. پژوهش حاضر، با رویکردی انتقادی به ادله‌ی اقامه شده، به تبیین و تحلیل دیدگاه‌های مطروح پیرامون ولایت در نکاح باکره‌ی رشیده در فقه و حقوق ایران می‌پردازد و در پایان، نظر مختار که تشریک ولایتی است، تشریح می‌شود.

کلیدواژه‌ها ولایت - نکاح - باکره‌ی بالغه‌ی رشیده.

۱- طرح مسأله

عوامل زیادی می‌تواند باعث انتخاب درست و در نتیجه نیک‌بختی دختران جوان، در زندگی آتیه باشد. اما آنچه بیشتر جلوه‌گری می‌کند، اهرم نظارتی پدر در امر ازدواج دختران، به‌ویژه دوشیزگان است که به لطف حمایت‌های خانواده، به حدی از رشد فکری

رسیده‌اند که قادرند به تنهایی در امور مالی، تصرف داشته باشند. تجارب حاصل از گذشت زمان، این نکته را اثبات کرده که هرگاه امری، مورد نظارت قرار گرفته شود، احتمال موفقیت در آن بیشتر خواهد بود. نکاح بکر رشیده نیز مستثنا از این امر نیست. «آمیزه‌ای از عشق و تجربه، استواری نکاح و سعادت دختر را تضمین می‌کند» (کاتوزیان، ۸۱/۱).

با توجه به اینکه در میان مردم، خصوصاً قشر جوان، این شبهه وجود دارد که دوشیزه‌ای که به حد بلوغ اجتماعی رسیده، نیازی به اذن پدر نداشته و می‌تواند بدون دخالت او، با فرد دلخواه خویش ازدواج نماید، یا در مقابل، ایده‌ی دیگری وجود دارد که پدران، اذن در نکاح را تنها از زاویه‌ی قدرت دیده و در این زمینه، هیچ‌گونه نظرخواهی و مشورتی با دختر ندارد و دختر را به اختیار خویش، به عقد فردی درآورده و یا خواستگار خوب و مورد علاقه‌اش را رد خواهد کرد؛ لذا در این نوشتار درصددیم تا با مراجعه به متون فقهی، حدود ولایت و استیذان ولی در مورد چنین نکاحی، تبیین شود. فقها در این زمینه، اختلاف دیدگاه دارند. برخی معتقدند که پدر می‌تواند مستقلاً دختر را به عقد هرکسی درآورد؛ هرچند دختر ناراضی باشد و برخی دیگر معتقدند دختر می‌تواند بدون مشورت پدر، با هر کسی که بخواهد، ازدواج کند؛ حتی فقهایی، قائل به تشریک ولایت میان ولی و دختر می‌باشند؛ به این معنا که هیچ‌کدام نمی‌توانند مستقلاً عمل کنند. این در حالی است که معتقدین به قول استقلال، با ردّ قول تشریک ولایت، احتیاط را در نظر گرفتن اذن هر یک از پدر و دختر در امر نکاح دانسته و آن را شایسته تلقی نموده‌اند. قانونگذار نیز این طریق را اعمال کرده است (ماده‌ی ۱۰۴۳ قانون مدنی). لذا وجاهت شرعی آن، از طریق بررسی دیدگاه فقهاء و اختلاف نظر آنها و بحث در منشاء اختلافات موجود اثبات می‌شود و شبهات موجود در این زمینه مبنی بر غیرمنطقی بودن قانون موضوعه در ملاک قرار دادن اذن ولی بر نکاح دختر، مردود شناخته می‌شود؛ همچنین تعارض میان نظر مشهور فقهاء و قانون مدنی برطرف خواهد شد. در این پژوهش، بعد از بیان مفاهیم کلیدی به نقل، نقد و تحلیل اقوال مطروح در مسأله پرداخته می‌شود.

برای تحقق این منظور، سؤالات پژوهش حاضر عبارتند از:

- در نکاح، ولایت بر عهده‌ی چه کسی است؟ ولایت مذکور در مورد چه دختری مطرح می‌شود؟
- آیا این ولایت، با رسیدن باکره به بلوغ و رشد قطع می‌شود یا همچنان پابرجاست؟
- محدوده‌ی نفوذ ولی در نکاح باکره‌ی بالغه‌ی رشیده تا چه حدی است؟
- وضعیت حقوقی نکاح باکره‌ی بالغه‌ی رشیده، بدون اذن ولی چیست؟

۲- مفهوم‌شناسی

اِذْن: در اصطلاح فقهی، اذن به معنای رهایی از محجوریت و رخصت در تصرف برای کسی که شرعاً حق تصرف نداشته باشد، است (ابوجیب، ۱۹). در اصطلاح حقوقی، اذن عبارت است از رضای به فعل یا ترک فعلی که از دیگری ابراز شده باشد. رضای اظهارشده، اذن نیست (جعفری لنگرودی، ۲۳۶/۱). اذن و اجازه، هر یک، از رضایت انجام فعل حکایت می‌کند؛ لذا تفاوت ظریفی با یکدیگر دارند: بدین‌صورت که اذن قبل از وقوع عمل مأذون است و اجازه، بعد از آن. اذن قائم به مأذون نیست؛ پس اگر او بمیرد، اذن ساقط است و به ارث نمی‌رسد. اذن علی‌الاصول جایز است (همان، ۲۳۷/۱).

ولایت: ولایت در اصطلاح فقهی، عبارت است از تسلط شرعی که به خاطر نقصی که در مولی‌علیه موجود است، یا رعایت مصلحتی که در امور ایشان وجود دارد، به انسان کامل واگذار شده است (نک: مغنیه، ۳۲۱). ولایت بر عقد نکاح، عبارتست از سلطه‌ای که به وسیله‌ی آن، شخص می‌تواند انشاء عقد ازدواج را که برای وی یا فرد دیگری نافذ باشد، تصدی کند (نک: شیخ‌الاسلامی، ۸۹/۱). بنابراین، تفاوت ولایت با اذن در نکاح این است که ولایت امری حقوقی است که پیامدها و آثاری را به دنبال خواهد داشت؛ لیکن اذن، هرچند امری حقوقی است، اما تنها رفع مانع نموده و صحت نکاح را به دنبال خواهد داشت.

بکر: بکر در فقه در غیرمعنای لغوی آن استعمال شده است. شهید ثانی در کتاب حدود شرح *لمعه معتقد* است، بکر، فردی است که ازدواج نموده اما دخولی انجام نداده است و نیز فردی که ازدواج نکرده، بکر می‌باشد؛ اما اطلاق بکر بر قسم اخیر را اظهار دانسته است (شهید ثانی، *الروضه البهیة*، ۱۰۸/۹). امام خمینی نیز در *تحریرالوسیله* همین نظر را دارد (امام‌خمینی، ۴۱۹/۲). بنابراین، فقها اتفاق دارند که بکر، کسی است که دخولی بر او صورت نگرفته باشد؛ نه اینکه حتماً بکارت داشته باشد؛ لذا اگر زائل شدن دوشیزگی، به غیر وطی (مثل پرش و ورزش)، صورت پذیرد، به منزله‌ی بکر می‌باشد (حلی، *تذکره‌الفقهاء*، ۵۸۷/۲؛ محقق‌سبزواری، ۱۵۶؛ خوبی، *منهاج‌الصالحین*، ۲۶۱/۲؛ طباطبایی‌یزدی، ۷۰۴/۲؛ جزیری، ۲۲/۴).

رشید: در اصطلاح فقهای عامه، همچون ابوحنیفه، رشید به این معناست که فرد، مالش را در راه حلال انفاق نموده و از صرف آن در راه حرام، خودداری نماید و در مسیر بیهوده و معصیت خرج نکرده و در انفاق نیز اسراف و تبذیر نکند. در اصطلاح فقهای امامیه نیز رشید، فردی است که مصالح مالش را دریابد (ابوجیب، ۱۴۸). بنابراین، رشید، مقابل سفیه بوده و آن فردی است که نمی‌تواند مصلحت خویش را در امور مالی تشخیص دهد (نک: شهید اول، ۱۲۱).

۲- اولیای قرابتی در نکاح

از جمله اسباب ولایت در نکاح، قرابت است. طبق دیدگاه فقهای امامیه، هیچ کس بر تزویج دیگری ولایت ندارد؛ جز پدر و جد پدری به بالا، وصی و مالک عبد و حاکم (نک: محقق حلی، مختصر النافع، ۲۷۶؛ فاضل مقداد، ۲۰۹/۲-۲۰۸؛ خوانساری، ۱۵۱/۴؛ نراقی، ۱۲۴/۱۶؛ عاملی، ۶۲/۱؛ فاضل هندی، ۱۴/۲؛ طباطبایی، ۷۷/۲). فقهای عامه، چون مالکیه و حنابله و ابوحنیفه علاوه بر پدر و جد پدری، پسر را نیز از اولیای قرابتی دانسته‌اند و حتی ابوحنیفه و ابویوسف، معتقدند که ولایت پسر، شایسته‌تر از ولایت آن دو خواهد بود (نک: ابن‌رشد، ۱۳/۲؛ نووی، ۱۵۸/۱۶). البته فقهای شافعی، ولایت پسر را از لحاظ بنوت رد نموده بلکه معتقدند وی به جهت تعصیب، ولایت خواهد داشت (شربینی، ۱۵۱/۳).

ولایت مادر: شاید بتوان پرسئولیت‌ترین فرد در نهاد خانواده را مادر دانست. با این وجود، آیا مادر می‌تواند مسئولیت سنگین ولایت در نکاح را بر دوش خویش پذیرا باشد؟ در این زمینه، میان فقها اختلاف وجود دارد. شهید ثانی در شرح خویش بر شریع، تأکید بر انحصار ولایت بر پدر و جد پدری، وصی، حاکم و مالک کرده و از این طریق ولایت مادر را رد می‌نماید (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۱۶/۷). قول مشهور فقهاء بر این است که ولایتی برای مادر و جد مادری نیست (حلی، ۱۲۴/۷-۱۲۳؛ عاملی، ۶۳/۱؛ بحرانی، ۲۰۲/۲۳؛ نجفی، ۱۷۱/۲۹-۱۷۰). قانون مدنی، به پیروی از فقه امامیه، سمت ولایت قهری را به پدر و جد پدری اختصاص داده و آن را برای مادر نشناخته است. اما با توجه به تحوّل فرهنگی عصر جدید، چه بسا جد پدری با نوهی خود در یک خانه و زیر یک سقف زندگی نمی‌کند و به اندازه‌ی پدر یا مادر، به سرنوشت او علاقمند نیست تا بتواند با پدر، در اداره‌ی امور محجور برابری کند و یا بعد از پدر، ولایت، منحصرأً به او تعلق داشته باشد. وانگهی با بالارفتن دانش فکری بانوان، چه بسا بعد از پدر، مصلحت طفل در این باشد که سرپرستی و اداره‌ی امور شخصی و مالی او به مادر واگذار گردد؛ نه به جد پدری. به ویژه آنکه مادر دلسوزتر و فداکارتر از هر شخص دیگری نسبت به فرزند خود است (نک: صفایی و امامی، ۳۷۷؛ سادات‌اسدی، ۶۳-۳۱).

۴- دیدگاه فقهاء در باب ولایت در نکاح باکره‌ی رشیده

باکره‌ی کامله‌ای که ازدواج نکرده باشد یا ازدواج کرده اما نزدیکی صورت نگرفته یا نزدیکی در دُبّر انجام شده یا اینکه بکارت دختر، به غیرجماع، قبل از بلوغ یا بعد از آن، از بین رفته باشد، در حکم بکر بوده و ولایت بر او در دو موضع «مالی» و «نکاح» قابل

بحث و بررسی خواهد بود. با توجه به اتفاق نظر فقهای امامیه و اهل سنت در نفی ولایت بر امور مالی دختر، در ارتباط با ولایت در نکاح باکره‌ی بالغه‌ی رشیده، اختلاف نظر وجود دارد که در این مبحث، هر یک از اقوال و ادله‌ی آن، مورد نقد و تحلیل قرار خواهد گرفت.

۴-۱- عدم ثبوت ولایت مطلق

طرفداران این نظر، معتقدند که ولی در نکاح بالغه‌ی رشیده (چه در دائم و چه در منقطع)، ولایتی ندارد؛ زیرا دختری با اوصاف مذکور، علاوه بر اختیار در امور مالی، در امر نکاح نیز صاحب رأی و مستقل است (نک: مفید، احکام النساء، ۳۶؛ ابن جنید، نقل شده از علامه حلی در مختلف الشیعه، ۱۱۴/۷؛ سلار، ۱۴۸؛ سید مرتضی، الانتصار، ۱۲۲؛ ابن ادریس، ۵۶۱/۲؛ بحرانی، ۲۱۱/۲۳؛ طوسی، ۲۷۴/۲-۲۷۳؛ محقق حلی، ۵۰۲/۲؛ حلی، مختلف الشیعه، ۱۱۵/۷؛ فخرالمحققین، ۲۱/۳؛ کرکی، ۱۲۳/۱۲؛ شهید اول، ۱۶۱؛ شهید ثانی، ۱۱۶/۵؛ نجفی، ۱۷۴/۲۹). برخی فقهای عامه چون حنفیه، قائل به سقوط ولایت ولی و استقلال دختر در امر نکاح می‌باشند؛ به شرطی که کفو خویش را انتخاب کند و نیز به کمتر از مهرالمثل ازدواج نکند. هرگاه به غیرکفو خود ازدواج کند، ولی، حق اعتراض دارد و می‌تواند از حاکم، فسخ ازدواج را بخواهد و اگر با کفو، به کمتر از مهرالمثل ازدواج کرده و در صورتی که زوج، مهرالمثل را کامل نپردازد، ولی می‌تواند خواستار فسخ نکاح شود (نک: ابن رشد، ۸/۲؛ ابن قدامه، ۳۳۷/۷؛ جزیری، ۵۱/۴).

ادله و مستندات

الف) آیات

آیه‌ی اول: «و اذا طلقتم النساء فبلغن أجلهن فلا تعضلوهن أن ينکحن أزواجهن اذا تراضوا بينهم بالمعروف» (بقره/۲۳۲). وجه استدلال به آیه‌ی مذکور، عمومیت «فلا تعضلوهن أن ينکحن أزواجهن» می‌باشد که سید مرتضی (مسائل الناصریات، ۳۲۲؛ همو، انتصار، ۱۲۰)، شهید ثانی (۱۱۶/۵) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۷۵/۲۹) برای استدلال بر قول استقلال دختر به آن استناد نموده‌اند.

آیه‌ی دوم: «والذین یتوفون منکم و یذرون أزواجاً یتربصن بأنفسهنّ أربعة أشهرٍ و عشرًا فاذا بلغن أجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی أنفسهنّ بالمعروف» (بقره/۲۳۴). وجه استدلال، آیه‌ی «فاذا بلغن أجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی أنفسهنّ بالمعروف»

است که سید مرتضی (سیدمرتضی، *مسائل الناصریات*، ۳۲۱)، (ابن‌ادریس، ۵۶۲/۲) و صاحب‌جوهر (نجفی، ۱۷۵/۲۹) به آن استناد نموده و متذکر شده‌اند که خداوند، فعل زن را بر او مباح نموده، بدون اینکه پدر و جد پدری را لحاظ کرده باشد و عقد را به خود زنان نسبت داده و از منع اولیاء نهی کرده است (سیدمرتضی، همان). همچنین از جمله افعالی که زنان نسبت به خودشان انجام می‌دهند، عقد نکاح است؛ زیرا خداوند به تصریح این آیه، آن را برای زن مباح کرده و اباحه در همه‌ی افعال عام است و شامل نکاح نیز می‌شود.

ب) روایات

روایت اول: ابن عباس از پیامبر (ص) روایت کرده که حضرت فرمود: «ولایت زن بی‌شوهر، نسبت به خودش در امر نکاح از ولیش سزاوارتر است»^۱ (سجستانی، ۲۳۲/۲). وجه استدلال به روایت مذکور، «الایم» است که سید مرتضی (نک: سید مرتضی، *الانتصار*، ۱۲۱) و صاحب‌جوهر (نک: نجفی، ۱۷۷/۲۹) به آن استناد نموده‌اند. شهید ثانی گوید: «وجه دلالت روایت مزبور، ابتدای آن می‌باشد؛ زیرا «ایم» در این خبر، اشاره به زن بی‌همسر (اعم از بکر و ثبیه) دارد. بکر با اینکه داخل در «ایم» بوده، لذا به خاطر یادآوری این نکته که سکوتش از جواب لفظی کفایت خواهد کرد، دوباره ذکر شده است» (۱۲۲/۷). ابوحنیفه نیز در روایاتی که برای استقلال زن در امر نکاح بیان نموده، روایت فوق را ذکر کرده است. البته حدیث، تنها شامل جمله‌ی اول می‌باشد. همچنین وی، احادیثی که بر اشتراط ولایت ولی در امر نکاح دلالت دارند را بر صغیره و مجنون حمل کرده است (سید سابق، ۱۲۹/۲).

روایت دوم: روایت دیگری از ابن عباس نقل شده است که «دوشیزه‌ای به نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: پدرم، مرا به ازدواج پسر برادر خویش درآورد؛ برای اینکه خود را از پستی و حقارت بالا برد و شخصیت بخشد. در حالیکه من راضی به این ازدواج نیستم. حضرت فرمود: به انتخاب پدرت رضایت بده. دختر گفت: هیچ رضایتی نسبت به کار پدرم ندارم. پیامبر فرمود: برو با هر کسی که دوست داری، ازدواج نما» (بیهقی، ۱۱۸/۷-۱۱۷؛ قزوینی، ۶۰۲/۱). شهیدثانی درباره‌ی روایت مذکور می‌نویسد: «اگر سند روایت صحیح باشد، از لحاظ دلالت بر مقصود، واضح‌ترین دلیل است؛ زیرا این روایت، استقلال و ثبوت ولایت دوشیزه‌ی رشیده را می‌رساند؛ برخلاف اولی که تنها قول به

۱. «الایم أحق بنفسها من ولیها، و البکر تستأذن فی نفسها و اذنها صماتها».

تشریک را نفی خواهد نمود» (۱۲۳/۷). اما روایات نقل شده، عامی است، بنابراین حجت نیستند (نک: شهید ثانی، ۱۲۵/۷). مگر اینکه ما با مجبر به شهرت، آن دو را بپذیریم؛ زیرا جبر در روایات ما، افاده‌ی حجیت می‌کند در حالیکه این دو حدیث، از اهل سنت روایت شده‌اند. پس جبر را در این روایت عامی نمی‌توان بکار برد. همچنین ما به ترک روایات عامه سفارش شده‌ایم، بلکه حتی به ترک روایاتی از عامه که موافق با روایات امامیه می‌باشند، مأمور گشته‌ایم (نراقی، ۱۱۰/۱۶). بنابراین دو روایت عامی، به لحاظ عدم صحت سند، نمی‌توانند به عنوان دلیل بر قول استقلال دختر باکره‌ی رشیده، مورد استناد قرار بگیرند.

روایت سوم: صحیح‌ه‌ی منصور بن حازم که از امام باقر (ع) نقل کرده است که حضرت فرمود: «با دوشیزه و غیر او مشورت می‌شود و او ازدواج نمی‌کند، مگر با اختیار خودش» (طوسی، تهذیب، ۳۸/۷). علامه حلی (۱۱۶/۷)، محقق کرکی (۱۲۴/۱۲) و صاحب جواهر (۱۷۶/۲۹) در استدلال بر استقلال بالغه‌ی رشیده، حدیث مزبور را مورد استناد قرار داده‌اند. شهید ثانی روایت ابن‌حازم را روشن‌ترین روایت از لحاظ سندی معرفی نموده است. البته در صحت سند حدیث، به حدی که ادعا شده، تأمل نموده است (نک: شهید ثانی، ۱۲۸/۷) در حالیکه صاحب نه‌ایه المرام حدیث مزبور را صحیح می‌داند (نک: عاملی، ۷۳/۱). علاوه بر آن، روایت مزبور، قاصر از دلالت بر استقلال باکره‌ی بالغه‌ی رشیده در امر نکاح است (نک: شهید ثانی، ۱۲۸/۷). اما حداقل چیزی که روایت بر آن دلالت می‌کند، عدم استقلال پدر در ازدواج دختر است؛ نه اینکه استقلال دختر در امر نکاح جایز باشد. لذا این روایت، اشتراک ولایت میان ولی و دختر را نفی نکرده که آن، از اقوال مطرح در باب ولایت بر بالغه‌ی باکره‌ی رشیده می‌باشد (نک: شهید ثانی، همان؛ کرکی، ۱۲۵/۱۲). بر این اساس، روایت مذکور، نمی‌تواند در استدلال بر استقلال باکره‌ی رشیده در امر نکاح، مورد توجه قرار گیرد.

ج) اجماع

سید مرتضی بر استقلال باکره‌ی رشیده در امر نکاح، ادعای اجماع نموده است (نک: سید مرتضی، انتصار، ۱۲۲). البته وی آن را به عنوان اولین دلیل بر استدلال قول مزبور، ذکر کرده است. شهید ثانی در مورد اجماع ادعایی سید مرتضی، چنین می‌نویسد: «اجماع منقول به خبر واحد، حجت است؛ چطور فقیه‌ی چون سید مرتضی که خبر منقول را حجت نمی‌داند، چنین اجماعی را مطرح نموده است؟» (شهید ثانی، ۱۲۴/۷).

فاضل هندی نیز طرح چنین اجماعی را ممنوع دانسته است (نک: فاضل هندی، ۱۸/۲). در هر حال، اجماع مورد استناد، با توجه به وجود مخالفت فقهای سابق، نمی‌تواند به عنوان دلیل ارائه شود.

با توجه به مباحث ارائه شده، ادله‌ی قائلین به ثبوت ولایت باکره‌ی رشیده و استقلال او در امر نکاح که قول مشهور فقهاست، نمی‌تواند مورد استناد واقع شود؛ زیرا مدلول آیات مذکور، دلالتی بر مطلوب نداشته و روایات نیز برخی از لحاظ سندی، ضعیف و برخی از لحاظ متنی، دلالتی صریح بر استقلال دختر در امر نکاح ندارند و نیز اجماع مورد ادعای سید مرتضی، مدرکی است و از اعتبار مستقل، برخوردار نیست.

د) اصل

اصل عدم اشتراط اذن ولی در صحت عقد، به عنوان دلیلی بر استقلال دختر باکره‌ی رشیده در امر نکاح بیان شده است که شهید ثانی در شرح لمعه، به آن استناد کرده است (نک: شهید ثانی، *الروضه البهیة*، ۱۱۶/۵). اصل عدم ثبوت ولایت ولی بر بکر رشیده، با تأکید بر بلوغ و رشدی که مناط تصرف است، ذکر شده است (نک: شهید ثانی، ۱۲۴/۷). بر این اساس، ملاک جواز تصرف در امور موجود است و تخصیص این جواز تصرف به امور مالی و منع آن در مورد نکاح، سخنی بدون دلیل است. لذا همانگونه که ولایت بر امور مالی از بین می‌رود، ولایت در امر نکاح نیز ساقط خواهد شد؛ زیرا برای زائل شدن ولایت ولی، جز بلوغ و رشد چیز دیگری شرط نمی‌باشد (همان). البته اصل بیان شده، در تعارض با استصحاب است (نک: شهید ثانی، ۱۲۴/۷؛ نراقی، ۱۰۹/۱۶). زیرا ولایت، قبل از بلوغ، بر دختر باکره وجود داشت. از این رو، بعد از بلوغ نیز ولایت با توجه به اصل استصحاب باقی است. شهید ثانی در این زمینه می‌گوید: «با توجه به استصحاب، استدلال در برابر مخالفان تمام می‌شود. به علاوه، به واسطه‌ی روایاتی که دلالت بر ثبوت ولایت ولی می‌کنند، اصل ادعا شده، ردّ می‌شود» (شهید ثانی، ۱۲۹/۷).

۴-۲- تشریک ولایت ولی و دختر

عده‌ای دیگر از فقهاء قائل به قول تشریک ولایت ولی و دختر شده‌اند (نک: مفید، مقنعه، ۵۱۰؛ ابوصلاح، ۲۹۹؛ ابن زهره، ۳۴۳). همچنین از محقق بحرانی نقل شده که صاحب *وسائل الشیعه* نیز، قائل به قول تشریک می‌باشد (نک: بحرانی، ۲۱۱/۲۳). شهید ثانی در *مسالك الافهام* (نک: ۱۲۲/۷) و محقق کرکی در *جامع المقاصد* (نک: ۱۲۶/۱۲)

در ضمن بیان اقوال مطرح در این باب، قائل به تشریک ولایت میان پدر و دختر هستند؛ بدون اینکه دیگر اولیاء مانند جدّ، مورد نظر باشد. این قولی است که فخرالمحققین آن را در *ایضاح الفوائد* (نک: ۲۰/۳) بیان نموده و به شیخ مفید نسبت داده است.

ادله و مستندات

الف) جمع میان ادله

جمع بین ادله، به عنوان یکی از استدلال‌های این قول، از سوی شهید ثانی در *مسالك الافهام* (نک: ۱۳۸/۷) و شیخ بحرانی در *حدائق الناضرة* (نک: ۲۲۶/۲۳) مطرح شده است. شهید ثانی به نقل از قائلین این قول گوید: «از آنجا که برخی روایات، بر استقلال دختر و برخی بر استقلال پدر در امر نکاح دلالت دارند، لذا به واسطه‌ی هر یک از روایات مزبور، ثبوت ولایت برای هر یک از دختر و ولی استفاده می‌شود و آن معنای اشتراک خواهد بود؛ زیرا عقدی که با توجه به نظر و اختیار هر دوی آنها صادر شود، تنها به واسطه‌ی جمع میان ادله می‌باشد» (شهید ثانی، ۱۳۸/۷). صاحب *وسائل الشیعه* از طرفداران قول تشریک ولایت می‌نویسد: «روایات و اخباری که بر استقلال دختر در امر نکاح دلالت دارند، بر استحباب استیذان دختر از پدر و بالعکس و نیز بر تقیه، حمل خواهد شد؛ زیرا استقلال پدر در امر نکاح، قول شافعی و دیگر فقه‌های عامه و استقلال دختر، قول ابوحنیفه می‌باشد» (حر عاملی، ۲۱۵/۱۴). همو در زمینه‌ی جمع بین ادله می‌نویسد: «جمع بین ادله، علت قول تشریک ولایت خواهد بود و این به خاطر تصریح به این قول و موافقت با احتیاط و دوری از تقیه می‌باشد» (همان). همچنین مرحوم خوبی معتقد است که جمع میان نصوص، علت قول تشریک ولایت می‌باشد (نک: خوبی، *کتاب النکاح*، ۲۶۴/۲). اما این استدلال از سوی شهید ثانی (نک: ۱۳۹/۷) و شیخ بحرانی (نک: ۲۲۶/۲۳) مردود است؛ زیرا اخباری که بر استقلال پدر و روایاتی که بر استقلال دختر دلالت دارند، بر رد قول تشریک تصریح کرده‌اند؛ زیرا اخبار اولی بر نفی تشریک و نفی استقلال بکر در امر نکاح و اخبار دومی به حسب ظاهر، بر استقلال بکر که نفی‌کننده‌ی تشریک و استقلال پدر می‌باشد، صراحت دارد. از این‌رو، طبق دیدگاه شهید ثانی (همان)، هر یک از دو قول مطرح، نفی‌کننده‌ی تشریک بوده و به همین سبب، جمع میان ادله، علت قول تشریک نمی‌تواند باشد. صاحب *جوهر* نیز تشریک ولایت را به نحوی که هر یک از ولی و دخترش نتوانند به طور استقلالی عمل نمایند، مورد تأمل قرار داده و وجه آن را، تنها جمع میان ادله فرض کرده؛ در حالیکه خویش به

عدم دلالت هر یک از دو قول استقلال پدر و استقلال دختر بر تشریک ولایت، اعتراف کرده است (نک: نجفی، ۱۸۳/۲۹). البته اگر بنا بر احتیاط و به خاطر خروج از مخالفت هر یک از اخبار دو قول، تشریک ولایت و استیدان از جانب طرفین مدنظر باشد، اشکالی نخواهد داشت؛ اما اگر از این رهگذر، چنین استنباط شود که تشریک ولایت از جمع میان اخبار باشد، اشتباه خواهد بود (نک: بحرانی، ۲۲۶/۲۳). بنابراین، تشریک ولایت میان ولی و دختر، برای جمع میان ادله، نادرست است؛ زیرا هر یک از آن دو، بر امری غیر از دیگری دلالت می‌کند.

ب) روایات

روایت اول: زراره می‌گوید: از ابوجعفر (ع) شنیدم که فرمود: «نقض نکاح تنها به وسیله‌ی پدر واقع می‌شود» (کلینی، ۳۹۲/۵). عده‌ای از فقها از این روایت چنین برداشت کرده‌اند که این روایت، بر اشتراک ولایت بین پدر و دختر دلالت دارد؛ زیرا اگر نکاح تنها از ناحیه‌ی زن واقع می‌شد، غیرصحیح بوده و اصلاً نیازی به نقض آن نمی‌بود؛ در حالی که نقض موجود در روایت، مؤید این نکته است که نکاح به رضایت هر دو واقع شده است (نک: حر عاملی، ۲۱۴/۱۴). آیت‌الله خویی معتقد است که روایت مزبور، دالّ بر اشتراک ولایت دختر و پدر است؛ زیرا روایت در مورد بکری است که بدون اذن پدرش ازدواج کرده است؛ به جهت اینکه در مورد ثیب، پدر، حقی در نقض نکاحش ندارد. همچنین اگر نکاح صغیره، بدون اذن ولی باشد، محکوم به بطلان است. فلذا روایت در مورد بکری است که بدون اذن ولی انجام گرفته که با صدور اجازه از سوی پدر، عقد صحیح خواهد بود (نک: خویی، کتاب النکاح، ۲۶۶/۲). در مقابل، شیخ بحرانی، روایت زراره را بنا بر حصر موجود در آن، دالّ بر نفی استقلال دختر و نفی شراکت فرض کرده است (نک: ۲۱۵/۲۳).

روایت دوم: ابن‌حازم از ابی‌عبدالله، امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود: «بکر و غیرش مورد مشورت قرار می‌گیرند و نکاح بکر تنها به امر او می‌باشد» (طوسی، تهذیب، ۳۸۰/۷). مرحوم خویی معتقد است که صحیح‌هی ابن‌حازم، صلاحیت این را ندارد که برای استدلال به قول تشریک مورد استناد قرار گیرد؛ زیرا صحیح‌هی مزبور مطلق است؛ لذا به واسطه‌ی قول «یستأمرها کل أحد عدا الأب» در صحیح‌هی محمدبن-مسلم مقید خواهد شد (نک: خویی، کتاب النکاح، ۲۶۶/۲). این در حالی است که شیخ بحرانی، روایت مزبور را از نصوصی دانست که دلالت صریح بر استمرار ولایت ولی، در نکاح باکره‌ی رشیده و نفی شراکت و نفی استقلال دختر دارد (نک: بحرانی، ۲۱۳/۲۳). با توجه به توضیحات فوق، مبانی ارائه شده از سوی قائلین به قول تشریک، مردود است.

۴-۳- ثبوت ولایت در نکاح دائم و عدم ثبوت در نکاح منقطع

قول مزبور، دیدگاه شیخ طوسی است (نک: طوسی، تهذیب، ۳۸۰/۷؛ استبصار، ۳/۲۳۶). طبق این نظر، باکره‌ی رشیده‌ی بالغه، تنها در نکاح دائم نیازمند اذن ولی است؛ در حالی که برای ازدواج موقت، ولی بر او ولایتی ندارد.

ادله و مستندات

الف) جمع میان ادله

شهید ثانی، به نقل از قائلین این قول می‌نویسد: «جمع میان ادله، با اختصاص هر یک به استقلال پدر و یا استقلال دختر در نکاح دائم و منقطع، از علل این قول می‌باشد و تخصیص نکاح دائم به اخباری که شامل ولایت پدر بر دختر است به این جهت است که از سویی، نکاح دائم به لحاظ فراوانی حقوق و احکامش نسبت به متعه، از اهمیت بیشتری برخوردار است. از سوی دیگر، زن نمی‌تواند فرد مناسب برای زندگی دائم را انتخاب نماید؛ زیرا زن، از شناخت خصوصیات مردان عاجز است؛ برخلاف متعه که نسبت به نکاح دائم از اهمیت چندانی برخوردار نیست» (شهید ثانی، ۱۴۰/۷-۱۳۹). به نظر می‌رسد که جمع میان ادله، قابل رد باشد؛ زیرا محجوریت بکر، به سبب نقص و کوتاهی فکر و اندیشه‌ی اوست. از این‌رو، در این مورد، فرقی میان نکاح دائم و منقطع نیست. همچنین عدم محجوریت بکر، به سبب اندیشه‌ی درست او خواهد بود. لذا این حکم در نکاح دائم و منقطع فرقی نمی‌کند. بنابراین، وقتی دختر در نکاح دائم، تحت ولایت ولی بوده به طریق اولی باید در نکاح منقطع نیز تحت ولایت باشد؛ زیرا در نکاح منقطع، احتمال وقوع ضرر و آبروریزی، شدیدتر خواهد بود (نک: کرکی، ۱۲۶-۱۲۷/۱۲؛ شهید ثانی، ۱۴۰/۷). بنابراین، فقهاء در ردّ چنین استدلالی اتفاق نظر دارند.

ب) روایات

روایت اول: ابو سعید، از امام صادق (ع)، هنگامیکه از ایشان در ارتباط با متعه‌ی بکری سؤال شد، نقل کرده که حضرت فرمود: «لابأس، و لا أقول كما يقول هؤلاء الاقشاب» (طوسی، تهذیب، ۲۵۴/۷). شهید ثانی به دلالت خبر مزبور بر مطلوب ایراد نموده و معتقد است که روایت، دلالتی بر این امر ندارد که نکاح متعه‌ی بکر بالغه، بدون اذن ولی جایز است؛ بنابراین نمی‌توان این قول را مورد استناد قرار داد و در هر حال، بر عدم جواز استقلال باکره‌ی بالغه در نکاح دائم نیز دلالتی ندارد (نک: ۱۴۰/۷).

روایت دوم: روایت حلبی که گفت: «از نکاح متعهی دختر بکری، بدون اذن پدر، سؤال شد؛ حضرت فرمود: اشکالی ندارد» (طوسی، تهذیب، ۲۵۴/۷). شهید ثانی، این روایت را قابل استناد ندانسته است؛ زیرا سند آن مقطوع بوده و به معصومی مستند نیست. به علاوه، دلالتی بر نفی استقلال دختر باکره‌ی بالغه در نکاح دائم، نخواهد داشت (نک: شهید ثانی، ۱۴۰/۷).

بنابراین، با توجه به اینکه تفاوتی میان نکاح دائم و منقطع نبوده و روایات مطرح، غیرقابل استناد می‌باشد، چنین قولی مردود است.

۴-۴- ثبوت ولایت در نکاح منقطع و عدم ثبوت در نکاح دائم

این قول حاکی از استمرار ولایت ولی، در نکاح منقطع است که بر طبق آن، دختر باکره‌ی رشیده، می‌تواند تنها در نکاح دائم، به اختیار خویش ازدواج کند (نک: محقق حلی، ۵۰۲/۲). شهید ثانی در *مسالك الافهام*، متذکر می‌شود که قائلین به قول مزبور، مجهول هستند؛ زیرا محقق، بعد از بیان این قول، ناقلین آن را ذکر نکرده است (۱۲۱/۷).

ادله و مستندات

الف) نکاح، در دائم، حقیقت است

از ادله‌ای که طرفداران قول مزبور، به آن احتجاج نموده‌اند این است که نکاح، در دائم، حقیقت است. لذا روایات، حمل بر نکاح دائم می‌شوند؛ زیرا لفظ به تنهایی و مجرد از قرینه، بر حقیقت حمل خواهد شد و علت اینکه نکاح در دائم حقیقت می‌باشد این است که هنگام اطلاق لفظ نکاح، دائم به ذهن متبادر می‌شود و همچنین بی‌نیاز از قرینه است. این مورد یکی از وجوه استدلالات قائلین به این قول بوده که شهید ثانی آن را مطرح کرده است (نک: شهید ثانی، ۱۴۰/۷). شهید ثانی در نقد چنین احتجاجی گوید: «دائم، حقیقت در نکاح نمی‌باشد؛ زیرا نکاح به دو قسم دائم و منقطع تقسیم شده است و آن مشترک لفظی است؛ در حالیکه اشتراک در این صورت، ممنوع خواهد بود؛ زیرا نکاح در قدر مشترک این دو حقیقت است که آن عقد می‌باشد، و عقد در هر دوی آن یکی است. برخی، در مشخصات افراد عقد دائم، اختلاف نظر دارند و بر این اساس، برخی مواقع نکاح متعه، (هنگامیکه ذکر مدت فراموش شود)، به نکاح دائم تبدیل می‌شود یا اینکه نکاح، اصلاً حقیقت در وطیء می‌باشد و آن نیز در هر دو قسم نکاح یکسان است. بنابراین نکاح از الفاظ متواطی بوده نه مشترک» (شهید ثانی، ۱۴۱/۷).

(ب) اضرار

اینکه اگر زن در نکاح متعه، دارای استقلال رأی باشد، موجب ضرر برای خانواده خواهد بود؛ زیرا طبع مردم، چنین امری را به خاطر پستی و عار بودن آن نمی‌پذیرند. یا اینکه اکثریت، مشروعیت آن را انکار کرده و حتی برخی زنان آن را در حدّ زنا دانسته‌اند و این نکته‌ای است که امام صادق (ع) در قول خویش به کراهت متعه، به سبب عیب و عار بودن برای خانواده اشاره کرده است (شیخ صدوق، ۲۹۳/۳؛ حرعاملی، ۴۵۹/۱۴). از طرفی اضرار، به واسطه‌ی اخبار منقول (نک: حرعاملی، ۳۱۹/۱۷ و ۳۴۱) نفی شده است (نک: شهید ثانی، ۱۴۱/۷).

شهید ثانی در تحلیل این استدلال، به عدم اضرار در احکام شرعی اشاره نموده و می‌نویسد: «آنچه که از احتجاج به اضرار ادعا شده، دارای اشکال خواهد بود؛ زیرا امور شرعی، ضرری در بردارد و بر فرض قبول، این حکم، شامل ثبیه نیز خواهد شد؛ زیرا حتی اگر زن بیوه نیز بدون اذن ولیّ به نکاح متعه درآید، خوشایند نیست؛ بلکه حتی در مورد نکاح دائم نیز اگر بدون رضایت ولیّ صورت گیرد، شامل حکم یاد شده خواهد شد و ضرر و آبروریزی در پی خواهد داشت و لذا تعلیل به اضرار، تنها در خطابات مورد قبول می‌باشد» (همان). محقق کرکی نیز استدلال این گروه را به جهت جمع میان ادله، منتفی دانسته و معتقد است که بقاء حجر و عدم آن بر بکر، به سبب کوتاهی اندیشه و یا کامل بودن آن خواهد بود، لذا این نکته، در نکاح دائم و منقطع، فرقی نخواهد داشت (نک: محقق کرکی، ۱۲۷/۱۲). در هر حال، شهید ثانی و محقق کرکی، از فقهای طرفدار ثبوت استقلال برای دختر در امر نکاح دائم و منقطع، از منتقدین قول مزبور می‌باشند و این قول نیز مانند قول سابق، ضعیف است.

۴-۵- ثبوت ولایت مطلقاً

قائلین به این قول، معتقد به استمرار ولایت ولی در نکاح دائم و منقطع بالغه‌ی باکره‌ی رشیده هستند (نک: طوسی، خلاف، ۲۵۰/۴؛ همو، النهایه، ۶۴۵؛ همو، مبسوط، ۱۶۲/۴؛ صدوق، ۲۵۰/۳؛ ابن‌ابی‌عقیل، نقل شده از علامه حلی، ۱۱۴/۷؛ ابن‌حمزه، ۲۹۹؛ عاملی، ۷۷/۱؛ سبزواری، ۱۵۵؛ بحرانی، ۲۱۱/۲۳؛ جزیری، ۵۱/۴؛ شافعی، ۱۳/۵؛ ابن‌رشد، ۸/۲؛ مغنیه، ۳۲۱). بنابراین، جمهور فقهای عامّه چون شافعیه، مالکیه و حنابله، طرفدار ثبوت ولایت بر باکره‌ی رشیده و ابوحنیفه و شاگردانش، مانند قول مشهور امامیه، طرفدار سقوط ولایت ولی در امر نکاح باکره‌ی رشیده می‌باشند.

ادله و مستندات

الف آیات

آیه‌ی اول: «وانکحوا الأیامی منکم والصالحین من عبادکم» (نور/۳۲). شیخ طوسی برای استمرار ولایت و استیذان از ولیّ در ازدواج دختری که باکره، رشیده و بالغه می‌باشد، به عمومیت این آیه استناد می‌کند (نک: طوسی، خلاف، ۲۵۶/۴). وجه استدلال شیخ در آیه‌ی مزبور، «الایم» (به معنای زن بی‌شوهر اعم از بکر و ثیبیه) است.

آیه‌ی دوم: «ولاتنکحوا المشرکین حتی يؤمنوا» (بقره/۲۲۱). فقهای عامه، در اثبات این قول، از آیه‌ی فوق بهره برده و وجه استدلال ایشان این است که خداوند در مورد نکاح، مردان را مورد خطاب قرار داده است. در حالی که زنان، مورد خطاب قرار گرفته نشده‌اند؛ مثل اینکه خداوند فرموده باشد: ای اولیاء، موالی خویش را به عقد مشرکان در نیاورید (سید سابق، ۱۲۶/۲).

ب) روایات

روایت اول: نبی اکرم (ص) فرموده‌اند: «لا نکح الآ بولیّ» (سجستانی، ۲۲۹/۲؛ ابن سوره، ۲۸۰/۲). فقهای عامه نیز روایت مزبور را در بسیاری از کتب حدیثی‌شان چون ابی‌داود، ترمذی، ابن‌ماجه و غیر آن نقل کرده و معتقدند وجه استدلال خبر مزبور، این است که نفی موجود در آن، نفی صحت می‌باشد که نزدیک‌ترین مجاز به حقیقت است. از این رو ازدواج بدون اذن ولی باطل است (سید سابق، ۱۲۶/۲).

روایت دوم: از رسول اکرم (ص) نقل شده که: «أیما امراه نکحت نفسها بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل» (ابن سوره، ۲۸۱/۲؛ دارالقطنی، ۱۵۵/۳).

روایت سوم: در صحیح‌هی ابن‌ابی‌یغفور از امام صادق (ع) نقل شده که حضرت فرمودند: «دختران باکره‌ی دارای پدر، بدون اذن پدرانشان ازدواج نمی‌کنند» (کلینی، ۳۹۳/۵؛ شیخ صدوق، ۲۵۰/۳؛ حرعاملی، ۲۰۸/۱۴). شیخ طوسی و محقق سبزواری به این حدیث احتجاج کرده‌اند (نک: طوسی، تهذیب، ۳۷۹/۷؛ محقق سبزواری، ۱۵۶). شهید ثانی، در ارتباط با صحیح‌هی مزبور گوید: «لحن این روایت خبری است؛ ولی به معنای نهی است و به هر حال تحریم را می‌رساند» (شهید ثانی، مسالک، ۱۳۰/۷).

روایت چهارم: حدیث عبیدالله بن زراره از امام صادق (ع) که محقق سبزواری در استدلال بر استمرار ولایت ولی در نکاح بالغه‌ی رشیده، به آن استناد نموده است (نک:

محقق سبزواری، ۱۵۶). طبق این حدیث حضرت فرمودند: «دختر زمانی که ولی داشته باشد، مورد مشورت قرار نمی‌گیرد. پس هرگاه ثیبه باشد، او در تصمیم‌گیری نسبت به امر ازدواج سزاوارتر است» (طوسی، تهذیب، ۳۸۵/۷).

ج) استصحاب

استدلال دیگری که طرفداران این قول، علاوه بر آیات و روایات، بیان نموده‌اند، استصحاب ولایت پدر و جد پدری بر دختر و عدم استقلال او در امر نکاح می‌باشد. شهید ثانی، در وجه استدلال این گروه می‌گوید: «ولایت پدر بر دختر، قبل از بلوغ ثابت است و این ولایت ادامه می‌یابد تا اینکه امری که زائل‌کننده‌ی ولایت باشد، ثابت شود. لذا ولایت بر او استصحاب می‌شود» (شهید ثانی، مسالک، ۱۳۲/۷). شهید ثانی در جواب استدلال قول مزبور می‌نویسد: «در هر صورت، حجیت استصحاب، مانع از استقلال دختر باکره‌ی رشیده در امر نکاح نخواهد شد. به علاوه، با وجود اقتضای ازاله‌ی ولایت که رشد و بلوغ دختر می‌باشد، دیگر دلیلی بر ولایت ولی نخواهد بود» (همو).

د) اعتبار حکمت

از دیگر ادله‌ای که از سوی قائلین این قول مطرح می‌شود، توجه به مصلحت دختر می‌باشد؛ زیرا حفظ مصلحت و منافع دختر و حتی خانواده‌ی او، اقتضاء می‌کند که امر نکاح، علیرغم بالغه و رشیده بودن دختر، در اختیار ولی باشد؛ زیرا دختر نمی‌تواند خوب و بد مردان را تشخیص دهد؛ لذا در معرض خسران جبران‌ناپذیری قرار می‌گیرد. از این‌رو، طبق قاعده‌ی لاضرر، باید دختر تحت ولایت و نظارت پدر و جد پدری ازدواج نماید (نک: شهید ثانی، مسالک، ۱۳۲/۷). جمهور فقهای عامه نیز عاطفی‌بودن دختر را مانع از تحقق اهداف عدیده در امر نکاح دانسته و معتقدند که با احساسات سرشار، رسیدن به آن اهداف غیرممکن است. بنابراین، زن از مباشرت در عقد نکاح، منع و ولی، عهده‌دار آن خواهد شد تا به نحو کامل آن اغراض حاصل شود (نک: سید سابق، ۱۲۷/۲). در مقابل، محقق کرکی معتقد است که تعلیل اخیر، ضعیف است؛ زیرا زن رشیده، خصوصیات و احوال مردی که می‌خواهد زوج او باشد را با فحص و جستجو از او درمی‌یابد؛ همان‌گونه که راه‌های سود و منفعت در تصرف مالی را یاد می‌گیرد (نک: محقق کرکی، ۱۲۶/۱۲). البته علامه حلی پا را فراتر گذاشته و معتقد است تعلیل مذکور، حکمت آن بوده و می‌گوید: «حکمت صلاحیت ندارد به عنوان علت بیان شود؛ به سبب

اینکه هیچ‌گاه حکمت، علت آن امر نخواهد شد. بنابراین با نقض این قاعده، مبنی بر قرار دادن حکمت به عنوان دلیل، ولایت را بر دیگر دختران فامیل، هنگامیکه پدری ندارند، الزامی خواهد کرد» (حلی، *مختلف الشیعه*، ۱۶/۷). شهید ثانی نیز اعتبار حکمت را رد نموده است؛ زیرا به اعتقاد وی، حکمت به تنهایی صلاحیت وضع احکام را ندارد و اگر چنین فرضی را پذیرا باشیم، باید برای دیگر اقارب نیز در صورت نبود پدر، به واسطه‌ی چنین حکمتی، ولایت ثابت شود؛ در حالیکه کسی چنین قولی را قبول ندارد (شهید ثانی، *مسالك*، ۱۳۸/۷). محقق نراقی نیز اصل استصحاب و اعتبار حکمت را از ادله‌ی موجود در این قول بیان کرده؛ اما آن دو را خالی از معارضه نمی‌داند (نک: نراقی، ۱۳/۱۶، ۱۱۷).

ایرادات وارده، به دور از منطقی نیست؛ اما آنچه به نظر می‌رسد اهمیت و پیچیده بودن مسأله‌ی نکاح را آشکار می‌کند، این است که بکر رشیده، گرچه متصرف در امور مالی است، اما با توجه به حساسیت این موضوع که بحث زندگی و عرض و آبروی خانوادگی مطرح می‌باشد، قاعده‌ی لاضرر اقتضا می‌کند که برای رفع ضرر معنوی و حتی مالی و حفظ مصلحت دختر، ولایت ولی در نکاح باکره‌ی رشیده لحاظ شود. این مطلب به نحوی از اهمیت برخوردار است که حتی در میان مردم، زمانی که دختر، پدر یا جد پدری نداشته باشد، اقارب نزدیک، نکاح دختر را تحت کنترل و نظارت خویش قرار می‌دهند. در هر حال، آیات ارائه شده در ادله‌ی مزبور، دلالتی صریح بر مطلوب ندارند؛ اما روایاتی که در استقلال پدر و نفی استقلال دختر و تشریک ولایت، دلالت صریح دارند، از امتیازات قول مزبور می‌باشد. همچنین، اعتبار حکمت که برگرفته از قاعده‌ی لاضرر است، از دلایل مورد توجه می‌باشد؛ لیکن اصل استصحاب، با توجه به تغییر موضوع که در آن دختر صغیره به واسطه‌ی رشد و بلوغ، به کبیره تبدیل شده، حجت نیست.

۵- ارزیابی اقوال مطرحه و تحلیل نظر مختار

با توجه به مباحث ارائه شده در مورد قول اول، آیات، به سبب عدم صراحت و نیز روایات، به جهت ضعف سند و ضعف دلالت، نمی‌توانند دلالتی بر مطلوب داشته باشند و اجماع نیز به خاطر وجود مخالفت فقهای سابق، خدشه‌دار شده است؛ اما اصل صحت عقد، اصلی است معتبر که قابل تأمل می‌باشد. همچنین، قول تشریک به علت مردود بودن جمع میان اخبار و نیز به جهت ضعف دلالت اخبار، رد خواهد شد. قول به استقلال دختر در نکاح منقطع دون دائم، گریبانگیر اشکالات چندی است. اشکال اول عدم تفاوت ماهوی نکاح دائم با موقت است و اشکال دوم عدم دلالت صریح بر مطلوب است و اشکال

سوم این است که بر فرض صراحت، در تعارض با اخبار صحیح می‌باشد. قول چهارم که عکس قول اخیر می‌باشد نیز به جهت اینکه عمومیت مسأله‌ی اضرار، در نکاح به هر دو قسم آن، منصرف است و نیز به سبب جمع میان ادله، مقبول نخواهد بود. اما در قول پنجم که حکایت از استقلال پدر در امر نکاح دارد، آیات، دلالت صریحی بر مطلوب ندارند؛ لیکن روایات قول مزبور، صحیح‌السند و صریح در مطلوب می‌باشند و اما اعتباری که ناشی از قاعده‌ی لاضرر است نیز نمی‌تواند به عنوان دلیل این قول مطرح باشد. البته اصل استصحاب، به جهت تغییر موضوع آن، قابلیت استناد را نخواهد داشت. بنابراین اصل استصحاب در تعارض با اصل صحت، در قول اول قرار نمی‌گیرد. از این‌رو، قول اول، با ادله‌ی اصل صحت، در تعارض با قول آخر است که ادله‌ی آن، روایات صریح و اعتبار مصلحت برگرفته از قاعده‌ی لاضرر است. لذا با توجه به مستندات مقبول هر دو قول، روایات صریح قول آخر، بر اصل صحت قول اول ترجیح داده می‌شود و در نتیجه، قول استقلال پدر در امر نکاح باکره‌ی رشیده، به نظر منطقی‌تر خواهد بود. البته فقهایی چون شیخ انصاری، از قائلین به استقلال دختر در تحلیل ادله، امر را بین ابقاء ادله‌ی ولایت پدر استقلال دختر و حمل اخبار قول ولایت پدر بر استصحاب و یا بین ابقاء ادله‌ی ولایت پدر بر ظاهرشان و تقیید اطلاقات اخبار قول استقلال دختر و طرد اخبار صریح این قول، قرار داده‌اند و متذکر شده‌اند که شکی نیست که ترجیح روایات صریحه‌ی قول استقلال دختر، به سبب حمل ولایت پدر بر استصحاب، صحیح نیست و یا لاقلاً سببی برای مساوی بودن آن دو نخواهد بود؛ پس رجوع به قاعده‌ی صحت لازم می‌شود (نک: انصاری، ۱۲۳). اما با توجه به اینکه سند روایات قول اول، ضعیف بوده و از نظر دلالت نیز صراحت بر استقلال دختر و عدم استقلال پدر نداشته و تنها اشتراک ولایت را نفی کرده‌اند؛ بنابراین روایات مذکور در این قول از اعتبار لازم برخوردار نیست تا به عنوان ادله‌ی صحیح بیان شود و در تعارض با اخبار قول استقلال پدر قرار گیرد و در نهایت به قاعده‌ی صحت رجوع شود. لذا با توجه به توضیحات فوق، دیدگاه محقق نراقی، در اختیار اصل تخییر، بی‌مبنا خواهد بود؛ زیرا هر دو قول استقلال پدر و دختر دارای مرجحاتی است.

در هر حال، این مسأله، از مهم‌ترین مسائل فقهی است که دادن فتوی در آن به خاطر اختلاف روایات مشکل خواهد بود. از این‌رو، برخی فقهاء، در این مسأله که امور مهمی چون فروج و نسل و حتی اموال را شامل می‌شود، معتقدند احتیاط حکم می‌کند که در عقد نکاح میان اذن ولی و اذن دختر جمع شود. شیخ بحرانی در *حدائق الناضرة* (نک: بحرانی، ۲۳/۲۳) و محمد عاملی در *نهایه المرام* (نک: عاملی، ۷۷/۱) از فقهایی معتقد

به استقلال ولی و نیز ابن‌براج در *المهذب* (نک: ابن‌براج، ۱۹۳/۲) و شهید ثانی در *مسالك* (نک: شهید ثانی، ۱۴۱/۷) از قائلین به استقلال دختر، بعد از بیان اقوال و تحلیل آن، حکم احتیاط استیذان هر دو را در امر نکاح نیکو دانسته‌اند (نک: طباطبایی یزدی، ۷۰۴/۲؛ خویی، *منهاج الصالحین*، ۲۶۱/۲؛ موسوی خمینی، ۲۵۴/۲). البته برخی از فقهای معاصر، گرفتن اذن ولی را به صورت احتیاط مستحب بیان نموده و از این‌رو دختر را مستقل در امر نکاح دانسته‌اند (صانعی، ۹۰؛ شاهرودی، ۱۰۵).

با توجه به اینکه حکم احتیاط به استیذان پدر و دختر در امر نکاح، به جهت دوری از مخالفت با اخبار و ادله‌ی دو قول استقلال پدر یا دختر است، از این‌رو دیدگاه مزبور، دیدگاه مقبولی است که کمتر در معرض خدشه خواهد بود؛ زیرا بر طبق این دیدگاه، دختر بالغه‌ی رشیده‌ای که در امور مالی تصرف دارد، با توجه به رشد و بلوغش در امر نکاح نیز، در کنار اذن پدر، صاحب اذن خواهد بود و بدین ترتیب، هم جنبه‌ی نظارتی پدر لحاظ شده و هم صاحب اندیشه‌بودن دختر در امر نکاح. قانون مدنی نیز همین دیدگاه را پذیرفته است. ماده‌ی ۱۰۴۳ ق.م. مقرر می‌دارد: «نکاح دختر باکره، اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد، موقوف به اجازه‌ی پدر یا جدّ پدری او است و هرگاه پدر یا جدّ پدری، بدون علتّ موجبّه از دادن اجازه مضایقه کند، اجازه‌ی او ساقط و در این صورت دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده است، پس از أخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید».

۶- وضعیت نکاح باکره‌ی بالغه‌ی رشیده بدون اذن ولی

حال چنانچه دختر رشیده‌ی باکره، بدون اذن پدر و جدّ پدری اقدام به ازدواج کند، ازدواج وی چه وضعیتی دارد؟ فقهای متقدمی که قائل به لزوم ولایت پدر و جدّ پدری بوده‌اند، چنین عقده‌ی را صحیح ندانسته‌اند (نک: طوسی، مبسوط، ۱۶۴/۴؛ همو، خلاف، ۲۵۳/۴؛ علامه حلی، *تذکره الفقهاء*، ۵۸۵/۲). عده‌ی دیگری از فقهاء که اذن پدر و جدّ پدری را لازم نمی‌دانند، قائل به صحت عقد هستند (نک: شهید اول، ۱۶۲؛ شهید ثانی، ۱۴۰/۵؛ نجفی، ۱۷۵/۲۹، ۱۸۳). در میان فقهای معاصر، آیت‌الله گلپایگانی، با اینکه احتیاط را در گرفتن اذن پدر برای ازدواج دختر باکره‌ی رشیده می‌داند، ولی معتقد است اگر دختر بدون اذن پدر ازدواج کند، نکاح وی صحیح است (نک: گلپایگانی، ۱۵۰/۲). جمعی دیگر از فقهاء، حکم به احتیاط داده‌اند. طبق حکم احتیاط، از یک طرف ولی را

سفارش به اجازه می‌کنند و از طرف دیگر، در صورتیکه نتوانند رضایت و اجازه‌ی ولی را کسب کنند، زوجین را مکلف به جدایی از یکدیگر می‌کنند. در مقابل، فقهای که قائل به تشریک ولایت بوده‌اند، به طور صریح حکم به بطلان نکاح بدون اذن ولی داده‌اند (نک: مفید، ۵۱۱). ابوصلاح حلبی و ابن‌زهرة، از قائلین به تشریک ولایت، چنین عقده‌ی را مخالف سنت دانسته و صحت آن را متوقف بر اجازه و امضای پدر و جدّ پدری دانسته‌اند و ابن‌زهرة در صورت عدم اجازه‌ی پدر و جدّ پدری، حکم به فسخ نکاح بدون اذن ولی داده است (نک: ابوصلاح، ۲۹۲؛ ابن‌زهرة، ۳۴۳). این در حالی است که نه تنها برخی از فقهای متقدم، بلکه معاصرینی چون امام خمینی نیز ازدواج دختر رشیده‌ی باکره، بدون اذن پدر و جدّ پدری را موجب بطلان عقد دانسته‌اند (نک: دیانی، ۵۴). استنباط حقوقدانان و رویه‌ی محاکم از ماده‌ی ۱۰۴۳ ق.م. متفاوت است. به نظر می‌رسد که آنها بیشتر به عدم نفوذ ازدواجی که دختر بدون اذن ولی کرده است، متمایلند (نک: امامی، ۲۸۵/۴-۲۸۴؛ جعفری‌لنگرودی، ۲۶؛ محقق‌داماد، ۵۴؛ صفایی و امامی، ۸۲). در عین حال، دکتر شایگان می‌گوید: «حکم ماده‌ی ۱۰۴۳ ق.م. و التزام دختر به گرفتن اجازه‌ی پدر جنبه‌ی تکلیفی دارد و تخلف از آن موجب بطلان عقد نمی‌گردد؛ بلکه تخلف انضباطی محسوب می‌شود و مثلاً برای سردفتری که چنین ازدواجی را ثبت کند، مجازات انتظامی در نظر گرفته خواهد شد»^۱ (مه‌پور، ۸۲).

۷- نتیجه

نتایج حاصله از پژوهش حاضر به شرح ذیل است:

۱- با توجه به اینکه مبانی حقوق خانواده ایران، برگرفته از فقه اسلامی است، در نصوص فقهی، مسأله‌ی ولایت در نکاح، به تفصیل بیان شده است. به نظر مشهور فقهای امامیه، پدر و جدّ پدری، اولیاء قرابتی در نکاح هستند. عرف برای پدر تا نکاح دخترش، چه به سن بلوغ رسیده باشد و چه نرسیده باشد، ولایت تامّی قائل است. اما در فقه، بعد از بلوغ، برای پدر ولایت تامّی قائل نمی‌شوند و این مسأله، جز درباره‌ی نکاح باکره‌ی بالغه‌ی رشیده، مورد اجماع فقهای شیعه است.

۲- توقف یا عدم توقف ازدواج باکره‌ی بالغه‌ی رشیده بر اذن ولی، از مسائل مهم و مبتلا به است. فقیهان اسلام به تبع اختلاف برداشت از آیات و مفاد روایات مرتبط با این

۱. نک: رأی شعبه‌ی اول دادگاه مدنی خاص به کلاسه پرونده‌ی ۲۰/۵۸ مورخ ۱۳۵۹/۳/۱۲.

مسأله، در این باره، نظرات مختلفی دارند.

۳- در مسأله‌ی مورد بحث، اقوالی از فقیهان متقدم، متأخر و معاصر موجود است. عمده‌ی اقوال به پنج دسته تقسیم می‌شود: عدم ثبوت ولایت مطلقاً، تشریک ولایت، ثبوت ولایت در نکاح دائم و عدم ثبوت در متعه، ثبوت ولایت در متعه و عدم ثبوت در نکاح دائم، ثبوت ولایت مطلقاً.

۴- با بررسی هر یک از اقوال، قول تشریک ولایتی به دلیل بهره‌مندی از روایات صریحه در این زمینه، بر دیگر دیدگاه‌ها انتخاب می‌شود؛ زیرا اصل صحت، در برابر روایات رد خواهد شد. اما احتیاط اقتضاء می‌کند که در مقام اذن، نظر هر یک از ولی و دختر در امر نکاح، مورد توجه قرار گیرد. فقهای معاصر نیز پیرو دیدگاه مزبور بوده و ازدواج دختر بکر رشیده را منوط به اذن ولی دانسته‌اند. قانونگذار از میان آراء فقهاء، در ماده‌ی ۱۰۴۳ ق.م. نظریه‌ی تشریک ولایت را پذیرفته است.

۵- در صورت ازدواج باکره‌ی بالغه‌ی رشیده بدون اذن ولی، عقد مزبور غیرنافذ است و صحت عقد موکول به اجازه‌ی ولی است.

۶- پیشنهاد می‌گردد که قانونگذار با توجه به زمان رشد غالب دختران، سنی را به عنوان سن رشد اعلام کند و تشریک دختر باکره را در ازدواج، منوط به بلوغ به آن سن نماید.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم؛
۲. ابن‌ادریس حلی، محمد، *السرائر*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، بی‌تا؛
۳. ابن‌براج طرابلسی، عبدالعزیز، *المهذب*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ هـ ق؛
۴. ابن‌حمزه طوسی، ابوجعفر، *الوسیله الی نیل الفضیله*، مکتبه السید المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۸ هـ ق؛
۵. ابن‌رشد الحفید، احمد بن محمد، *بدایه المجتهد و نهایه المقصد*، دارالفکر، بی‌جا، ۱۴۱۵ هـ ق؛
۶. ابن‌زهره حلبی، حمزه بن علی، *عنیه النزوع فی الفروع*، مؤسسه الامام الصادق (ع)، قم، ۱۴۱۷ هـ ق؛
۷. ابن‌سوره، ابو عیسی محمد بن عیسی، *سنن الترمذی*، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ هـ ق؛
۸. ابن‌قدامه، عبدالله، *المغنی*، دارالکتب العربی، بیروت، بی‌تا؛
۹. ابوجیب، سعدی، *القاموس الفقهی لغه و اصطلاحاً*، دارالفکر، دمشق، ۱۴۰۸ هـ ق؛
۱۰. ابوصلاح حلبی، *الکافی فی الفقه*، مکتبه الامیر المؤمنین (ع)، اصفهان، ۱۴۰۳ هـ ق؛

۱۱. امامی، حسن، حقوق مدنی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۶۸؛
۱۲. انصاری، مرتضی، کتاب النکاح، چاپ باقری، قم، ۱۴۱۵ هـ ق؛
۱۳. بحرانی، یوسف، حدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، بی تا؛
۱۴. بیهقی، احمد بن الحسین بن علی، سنن الکبری، دارالفکر، بیروت، بی تا؛
۱۵. جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق؛
۱۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، حقوق خانواده، گنج دانش، تهران، ۱۳۷۶؛
۱۷. همو، میسوط در ترمینولوژی حقوق، کتابخانه‌ی گنج دانش، تهران، ۱۳۷۸؛
۱۸. حرّعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا؛
۱۹. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تذکره الفقهاء، مکتبه الرضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی جا، بی تا؛
۲۰. همو، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، مرکز نشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ هـ ق؛
۲۱. خوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴؛
۲۲. خوبی، ابوالقاسم، کتاب النکاح، لطفی، قم، ۱۴۰۷ هـ ق؛
۲۳. همو، منهج الصالحین، مدینه العلم، قم، ۱۴۱۰ هـ ق؛
۲۴. دارالقطنی، علی بن عمر، سنن الدار القطنی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ هـ ق؛
۲۵. دیانی، عبدالرسول، حقوق مدنی: خانواده، امید دانش، تهران، ۱۳۷۹؛
۲۶. سادات اسدی، لیلا، ظرفیت حکومت اسلامی و ضرورت ولایت مادر، مجله کتاب زنان، شماره ۳۵، سال نهم، بهار ۱۳۸۶؛
۲۷. سبزواری، ملاهادی، کفایه الاحکام، مدرسه صدر مهدوی، اصفهان، بی تا؛
۲۸. سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داوود، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق؛
۲۹. سلار، ابویعلی حمزه بن عبدالعزیز دیلمی، المراسم العلویه فی احکام النبویه، المعاونه الثقافیه للجمع العالمی لاهل البیت (ع)، قم، ۱۴۱۴ هـ ق؛
۳۰. سید سابق، فقه السنه، دارالکتب العربی، بیروت، بی تا؛
۳۱. سیدمرتضی، علی بن الحسین موسوی بغدادی، الانتصار، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۳۹۱ هـ ق؛
۳۲. همو، مسائل الناصریات، رابطته الثقافه و العلاقات الاسلامیه، تهران، ۱۴۱۷ هـ ق؛
۳۳. شافعی، محمد بن ادريس، الام، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق؛
۳۴. شاهرودی، محمود، توضیح المسائل، اسلامیة، تهران، ۱۳۹۰ هـ ق؛
۳۵. شربینی الخطیب، محمد، مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج، دارالاحیاء التراث العربی، بی جا، ۱۳۷۷؛

٣٦. شهيد اول، محمد بن جمال الدين، *اللمعه الدمشقيه*، مؤسسه دارالفكر، قم، ١٣٧٤؛
٣٧. شهيد ثانى، زين الدين الجبعى العاملى، *الروضه اللبئيه فى شرح اللمعه الدمشقيه* (شرح *لمعه*)، منشورات جامعه النجف، قم، بى تا؛
٣٨. همو، *مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام*، مؤسسه المعارف الاسلاميه، بى جا، ١٤١٦ هـ ق؛
٣٩. شيخ الاسلامى، اسعد، *احوال شخصيه*، نشر دانشگاه تهران، ١٣٧٠؛
٤٠. صانعى، يوسف، *مجمع المسائل*، ميثم تمار، قم، ١٣٧٦؛
٤١. صدوق، محمد بن على ابن بابويه قمى، *من لا يحضره الفقيه*، بيروت، ١٤٠١ هـ ق؛
٤٢. صفايى، حسين، امامى، اسدالله، *مختصر حقوق خانواده*، نشر دادگستر، تهران، ١٣٧٦ هـ ش؛
٤٣. طباطبايى، على، *رياض المسائل فى بيان الاحكام بالدلائل*، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ١٤٠٤ هـ ق؛
٤٤. طباطبايى يزدى، محمد كاظم، *العروه الوثقى*، مكتبه الوجدانى، قم، بى تا؛
٤٥. طوسى، ابو جعفر محمد بن الحسن، *استبصار*، دارالكتب الاسلامى، بى جا، ١٤١٤ هـ ق؛
٤٦. همو، *التبيان فى تفسير القرآن*، انتشارات دارالاحياء التراث العربى، بيروت، بى تا؛
٤٧. همو، *الخلاف*، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤١٥ هـ ق؛
٤٨. همو، *المبسوط فى فقه الاماميه*، مكتبه المرتضويه، بى جا، بى تا؛
٤٩. همو، *تهذيب الاحكام فى شرح المقنعه*، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٥؛
٥٠. همو، *المقنعه*، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤١٧ هـ ق؛
٥١. عاملى، محمد، *نهايہ المرام*، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤١٣ هـ ق؛
٥٢. فاضل مقداد، جمال الدين مقداد بن عبدالله السورى، *كنز العرفان فى فقه القرآن*، المكتب المرتضويه لاحياء الآثار الجعفريه، تهران، بى تا؛
٥٣. فاضل هندى، بهاء الدين محمد بن الحسن بن محمد اصفهانى، *كشف اللثام*، مكتبه السيد المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٥ هـ ق؛
٥٤. فخرالمحققين حلى، محمد بن حسن، *ايضاح الفوائد فى شرح اشكالات القواعد*، المطبعه العلميه، قم، ١٣٨٩؛
٥٥. قزوينى، حافظ ابى عبدالله محمد بن يزيد، *سنن ابن ماجه*، دارالفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ ق؛
٥٦. كاتوزيان، اميرناصر، *حقوق مدنى: خانواده*، شركت سهامى انتشار با همكارى بهمن برنا، تهران، ١٣٨٢؛
٥٧. كركى، على بن الحسين، *جامع المقاصد فى شرح القواعد*، مؤسسه آل البيت (ع) لاحياء التراث، قم، ١٤١٥ هـ ق؛
٥٨. كلينى، محمد بن يعقوب، *الكافى*، دارالكتاب الاسلاميه، تهران، ١٣٥٠؛
٥٩. گلباگانى، محمدرضا، *مجمع المسائل*، دارالقرآن الكريم، قم، ١٤٠٥ هـ ق؛
٦٠. محقق حلى، ابوالقاسم نجم الدين، *المختصر النافع*، مركز الطباعة و النشر فى مؤسسه البعثه،

قم، ۱۴۱۶ هـ ق؛

۶۱. همو، *شرايع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام*، انتشارات استقلال، تهران، ۱۴۰۳ هـ ق؛
۶۲. محقق داماد، مصطفی، *بررسی فقهی حقوق خانواده*، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، ۱۳۸۲؛
۶۳. مغنیه، محمدجواد، *الفقه على المناهض الخمسه*، کانون الثانی، بیروت، ۱۴۰۲ هـ ق؛
۶۴. مفید، ابو عبدالله محمد بن نعمان، *احکام النساء*، المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، مطبعه مهر، بی تا؛
۶۵. موسوی خمینی، روح الله، *تحریر الوسیله*، دارالکتب العلمیه، قم، ۱۳۹۰ هـ ق؛
۶۶. مهرپور، حسین، *مباحثی از حقوق زن از منظر حقوق داخلی، مبانی فقهی و موازین بین المللی*، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۹؛
۶۷. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرايع الاسلام*، مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴؛
۶۸. نراقی، احمد بن محمد بن مهدی، *مستند الشیعه فی احکام الشریعه*، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، مشهد، ۱۴۱۹ هـ ق؛
۶۹. نووی، ابو زکریا محی الدین بن شرف، *المجموع فی شرح التهذیب*، دارالفکر، بی جا، بی تا.

